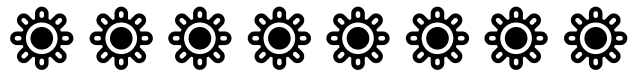


[❄️ [۲۱:۵۳ ۳۰,۰۳,۲۰❄️]



#پارت ۱۶۶

#ترنج

و بازیه معرکه دیگه من قبل از آشنایی با سامیار تو این
دانشگاه آهسته می رفتم آهسته می امدم

کسی اصلا حضور من حس نمی کرد الان با وجود سامیار
خان قشنگ معروف شدم
با حرص چشمم بستم که صدای سامیار

بلند شد و گفت: یه مدت پیش همینجا یه اشتباهی کردم
کسی که دوستش داشتم رو از خودم رنجوندم سر یه
شرط بندی

الانم که اینجام فقط بخاطر اینه ازش

عذرخواهی کنم و بهش بگم که بدون اون نمیتونم بهش
بگم که خیلی از کارم پشیمونم هیچوقت فکر نمی کردم
از کاری

که کردم پشیمون شم ولی خب عشق این حرفارو
حالش نیست و من الان تنها چیزی که میخوام اینکه منو
بخشه

و اجازه بده خودمو بهش ثابت کنم
بهش بفهمونم چقدر دوستش دارم
میدونم خواسته زیادیه اما امیدوارم که خواستم قبول کنه

سامیار بعد از گفتن اون حرفا چرخید طرفم و دقیقا امد
روبه رو که همه همزمان باهم هووو کشیدن

و گفت: منو می بخشی؟ اجازه میدی که دوباره خودمو
بهت ثابت کنم؟ الان که اینجام تا

جلو بقیه اعتراف کنم نمیتونم بدون تو و توهم گفتمی یه
روز کاری میکنی که جلوت زانو بزوم و الان همون روزه

نمیدونستم چی بگم قبلا از این اتفاق کلی حرف تو ذهنم
طراحی کردم تا بهش بزوم تا خوردش کنم اما الان دقیقا
تو

همین لحظه حساس زبونم قفل شد انگاری ناتوان شده
بودم برای گفتن

کلامات فقط داشتیم با بهت نگاهش می کردم که دو نفر
از حراست دانشگاه به طرف ما و سامیار آمدن و....

[۲۰:۰۹ ۳۱,۰۳,۲۰?] [❄️]



#پارت ۱۶۷

#ترنج

کلامات فقط داشتیم با بهت نگاهش می کردم که دو نفر
از حراست دانشگاه به طرف ما و سامیار آمدن

و گفتن: اینجا چخبره باز چه معرکه ایی راه انداختین

یدونه زدم تو پیشونی خودم یعنی خدایا باز پامون کشیده
شد به حراست همه بچهها هارو متفرق کردن و رو به من و

سامیار گفتن: شما دوتا دنبال من بیاین که هر روز به
معرکه درست می کنید

و ملت دور خودتون جمع می کنید
چشم غره ایی به سامیار رفتم که خیلی خونسرد چشمکی
به هم زد

منو سامیار مثل دوتا بچه خطا کار دنبالشون رفتیم و به
اتاق ریاست

دانشگاه رفتیم ای داد الان دیگه کارمون کشید به
ریاست اخراج مون نکن
آب دهنم به زور قورت دادم فکر کنم

رنگم پریده بود با استرس پشت در با سامیار ایستادم
اون یارو هم رفته بود داخل خدا میدونه چی داشت به
رئیس

دانشگاه می گفت سامیار کنار گوشم آهسته گفت: از چی
ترسیدی؟ نترس بابا من اینجام خیالت تخت نمیزارم
اتفاقی بی افته

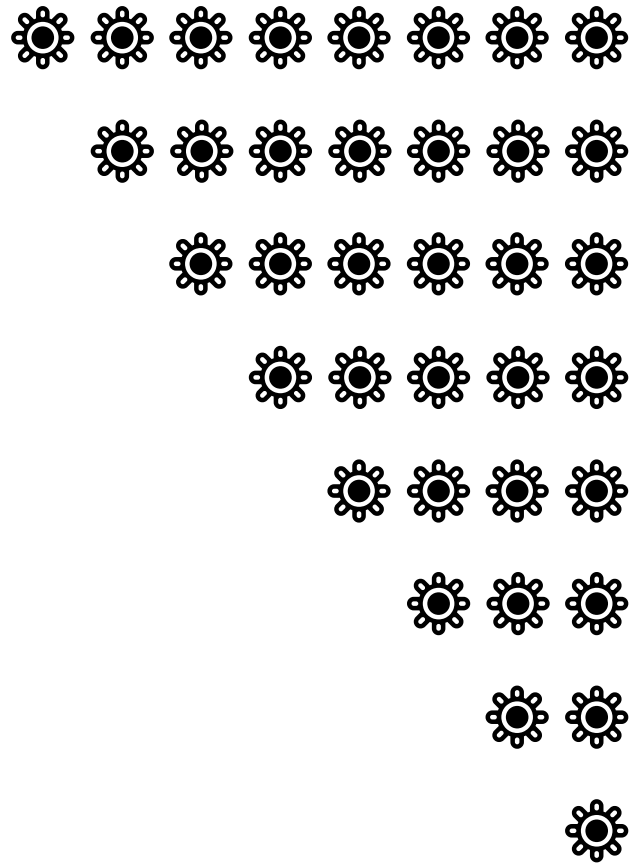
با حرص گفتم: ساکت باش تو یکی هیچی نگو وگرنه
سرت می کوبم به دیوار همش تقصیر تویه

سامیار خندید و گفت: اوه اوه چه خشن اصلا خوب نیست
یه خانم اینقدر خشن باشه

بعدشم به من چه چرا منو مقصر میکنی این شرطی بود
خودت برام گذاشتی

با حرص گفتم: خوب کردم که شرط گذاشتم تو مقصری
اگه با دوستات اون بازی احمقانه نبود الان وضعمون
این نبود و...

[۲۰:۲۷ • ۴,۰۴,۲۰] ❄️



#پارت۱۶۸

#ترنج

با حرص گفتم: خوب کردم که شرط گذاشتم تو مقصری
اگه با دوستات اون بازی احمقانه نبود الان وضعمون
این نبود.

سامیار گفت: باشه اصلا من مقصر همه چیم که اومدم
شرط گذاشتم الان خودمم درستش میکنم تو نگران
نباش.

میخواستم جوابش بدم که حراست اومد و گفت برین
داخل.

باهم به داخل اتاق حراست دانشگاه رفتیم.

همونجا جلوی در وایستادیم. من از استرس داشتم سخته
میکردم اما سامیار خیلی خونسرد وایستاده بود و نگاه
میکرد

رئیس دانشگاه با تاسف به منو سامیار نگاه کرد و گفت
شما دوتا چتونه هر دفعه ی جریانی درست میکنین؟

سامیار تو دیگه چرا؟ بهار دخترم از شماها بعیده دوتا از
دانشجوها خوب این دانشگاهین.

همش معرکه میگیرین از تون انتظار نداشتم مخصوصا
شما بهار.

سامیار خیلی جدی به رئیس گفت: شما عاشق شدین؟

رئیس چند لحظه با اخم نگاش کرد و گفت این چه
سوالیه؟

سامیار گفت همیشه لطفا جواب بدین؟

رئیس دانشگاه گفت اره معلومه که شدم هر ادمی عاشق
میشه.

سامیار گفت: پس منو درک کنین منم عاشق شدم و به
خاطر ثابت کردن عشقم دارم اینکار میکنم.

رئیس دانشگاه خندش میگیره و سرشو میندازه پایین

منم کلا اب شده بودم و رفته بودم تو زمین.

سامیار ادامه میده و میگه: بهار خانوم این شرطو گذاشتن
و منم دارم به شرطشون عمل میکنم،

و بخاطر همین این اتفاق افتاد....اگه میشه ایندفعه رو
چشم پوشی کنین دیگه ازین به بعد این اتفاقا نمی افته.
تا ببینیم بقبه شرطا بهار خانوم چیه!

رئیس دانشگاه میخنده و میگه امون از دست شما جوونا
حالایی.

رئیس دانشگاه به سامیار گفت شما برو بیرون من با بهار
خانوم کار دارم.

سامیار اصرار کرد بمونه اما نتونست موفق بشه.

رئیس دانشگاه رو کرد به من و گفتم: بهار دخترم سامیار
پسر خوبی من میشناسمش بالاخره دانشجوی خودمه
میتونی بهمش اعتماد کنی.

لبخند زدم و سری به عنوان تایید حرفاش تکان دادم.

تذکرای زیادیم بهم داد حراست که دیگه تکرار نشه و
گفتم بهار دخترم شرطایی میزاری امیدوارم معقولانه
باشه و اقا سامیارو اذیت نکنی و....